

لباس به مثابه هویت

محبوبه الهی *

E-mail: Mahboobe.elahi@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۴/۳

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۹/۲۱

چکیده

پوشاک مردم جامعه با استفاده از مجموعه علائم مادی، نظام ارتباطی فرهنگی ویژه‌ای را در میان آنان برقرار می‌کند. گاهی ارزش‌های نمادین موجود در جامعه‌های گوناگون در قالب لباس افراد، نمایان می‌گردد و نقش مهم و برجسته‌ای در پاسداری از هویت اجتماعی و فرهنگی آنها و دوام بخشیدن بدان در طول زندگی تاریخی نسل‌ها ایفا می‌کند. شاید در آغاز شکل‌گیری اجتماع‌های بشری، پوشاک صرفاً جنبه حفاظتی داشته و برای مصون نگه داشتن بدن در برابر عوامل طبیعی و اقلیمی به کار می‌رفته است؛ ولی بعدها با گسترش باورهای دینی و فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی، کارکرد اجتماعی و فرهنگی، و عقاید دینی، کارکرد اجتماعی و فرهنگی و نمادین پوشاک، برجسته‌تر شد و لباس، بیش از هر چیزی نشان دهنده هویت انسانی، اجتماعی و قومی انسان‌ها گشت.

اعضای هر جامعه از راه نشانه‌های نمادین جامعه‌هایی که بر تن دارند، میان خود، نظام ارتباطی فرهنگی ویژه‌ای برقرار می‌نمایند. برای درک عملکرد اجتماعی و فرهنگی پوشاک در هویت بخشی به اعضای جامعه باید با توجه و تبیین چگونگی ارزش پوشاک در هویت اجتماعی و فرهنگی فرد و جمع در جامعه‌های گوناگون آشنا باشیم.

در این مقاله در صدد بررسی ارزش‌های ملی و فردی پوشاک هستیم و می‌کوشیم مصداق‌های آگاهی ایرانیان از این مقوله را در گستره تاریخ، کند و کاو نماییم؛ هم‌چنین میزان اهمیت پوشاک در بحث هویت را تحلیل می‌کنیم و بدین پرسش، پاسخ می‌گوییم که آیا عوامل تأثیرگذار بر شکل‌گیری لباس، همان عناصری هستند که به صورت مستقیم در شکل‌گیری هویت، مؤثر واقع می‌گردند و آنچه شکل‌دهنده هویت فردی، قومی و ملی جامعه می‌باشد در شکل‌گیری پوشاک نیز نقش مستقیم دارد یا خیر.

کلیدواژه‌ها: هویت، نشانه‌شناسی، فرهنگ، دین، پوشاک، رنگ، مد.

* عضو هیأت علمی دانشکده شریعتی

مقدمه

هویت از عناصر گوناگونی تشکیل شده که در ساختار آن نقش مهمی دارند. این مؤلفه‌ها متعدد و متفاوت، در کنار یکدیگر بنیان هویت ملت را شکل می‌دهند و عبارتند از: دین، زبان، جغرافیا، تاریخ اسطوره‌ای یا واقعی، میراث سیاسی دولت، میراث فرهنگی و ادبی و

یکی از مهمترین مؤلفه‌های مرتبط با هویت، پوشاک افراد جامعه است که بی‌شک با دیگر عناصر، ارتباطی تنگاتنگ دارد، از آنها اثر می‌پذیرد و بر آنها اثر می‌گذارد. تمام مؤلفه‌های هویت خواه ناخواه با فرهنگ پیوند دارند. هنگامی که از هویت ایرانی سخن می‌گوییم، مقصودمان هویت فرهنگی ایرانی است که زمینه‌های گوناگونی را دربرمی‌گیرد، و وقتی می‌پرسیم فرهنگ ایرانی چیست، منظور بیان وجه فرهنگی هویت می‌باشد.

مفهوم فرهنگ را نخستین بار، مردم‌شناس انگلیسی، ادوارد بارت تایلور^۱ به کار برد. وی فرهنگ را مجموعه‌ای پیچیده و دربرگیرنده عناصر ذیل می‌داند: دانش‌ها، باورها، هنر، قوانین، اخلاق، آداب و رسوم و دیگر توانایی‌ها و عادت‌هایی که انسان به‌عنوان عضو جامعه آنها را فرا می‌گیرد. از نظر این دانشمند، فرهنگ به تعبیر گسترده‌اش عبارت است از نظام مشترکی از باورها، ارزش‌ها، رسم‌ها، رفتارها و مصنوعات که اعضای یک جامعه در تطبیق با محیط و در رابطه با یکدیگر به کار می‌گیرند.

فرهنگ، شامل عناصر مادی و غیرمادی است. در علم مردم‌شناسی، فرهنگ مادی همه موضوع‌های در دسترس مردم یک جامعه؛ مانند تلفن، اسکناس، اتومبیل، لباس و ... را دربرمی‌گیرد و فرهنگ غیرمادی، مشتمل بر ابداع‌های غیرملموس انسانی می‌گردد که عبارتند از: باورها، ارزش‌ها، هنرها و نمادها (رنجیر و ستوده، ۱۳۸۸: ۴۸-۴۶). فرهنگ می‌تواند جنبه منطقه‌ای نیز داشته باشد. زمانی که می‌گوییم بخش‌هایی از استان، شهر و یا کشور دارای هویتی خاص است، براساس عناصری چون جغرافیا، تاریخ، ساختمان‌ها، معماری و یا هنرهای رایج در آن منطقه قضاوت می‌کنیم. گاه افراد این مناطق، نماینده هویت آنها می‌شوند؛ یعنی هویت‌شان با گذشت روزگار، در دل جامعه‌ای خاص به دنیا می‌آید، پا می‌گیرد، رشد می‌کند و خلق و خوی و یژه‌ای می‌یابد، زبان ویژه‌ای می‌آموزد و شناساننده هویت ویژه منطقه‌ای خاص می‌شود (روح‌الامینی و دیگران، ۱۳۷۹: ۱۳ و ۱۴).

1- Edward Barent Tylore

پوشاک رایج در هر منطقه، زمینه بسیار مناسبی برای بررسی مباحث فرهنگی مادی و غیرمادی آنجا به شمار می‌رود و میان هویت ملی و پوشاک در وجوه مختلف، رابطه‌ای تنگاتنگ وجود دارد که در این مقاله بدان می‌پردازیم.

پیشینه پژوهش

درباره هویت فردی، قومی، ملی و... تحقیق‌های بسیاری انجام شده است؛ اما در هیچ یک از این آثار به صورت اختصاصی به موضوع پوشاک و ارزش‌های نمادین آن توجهی نشده و تنها به صورتی گذرا به این مبحث اشاره شده است. این پژوهش‌ها بسیار اندک و انگشت شمارند و گاه نیز به لحاظ علمی ارزش و اعتبار چندانی ندارند؛ در کتاب‌های تاریخی، سفرنامه‌ها، گزارش‌های هنری، فنی و حتی نمایش آثار هنری هم ارزشی اندک بدین مقوله داده شده و در بسیاری از مواقع از چشم‌ها پنهان مانده است؛ این در حالی است که پوشاک با تمام ابعاد هویت، مرتبط می‌باشد و به مثابه یکی از شاخصه‌های اصلی طرح هویت در مباحث اجتماعی و فرهنگی دارای اهمیت فراوان است.

روش پژوهش

پژوهش در این حوزه بیشتر از راه گردآوری و بررسی نمونه‌های موجود، و تطبیق و تجزیه و تحلیل آنها انجام شده است. بیشتر اطلاعات، با استفاده از شیوه کتابخانه‌ای گردآوری شده و سپس تطبیق و تحلیل آنها با توجه به منابع فراهم شده، صورت گرفته است.

طرح مسأله

موضوع و ماهیت هویت، یکی از مسائل چالش برانگیز و پر دامنه‌ای است که در دهه‌های اخیر مورد توجه بسیاری از روشنفکران، اندیشمندان و پژوهشگران قرار گرفته است و از آنجا که بیشتر این تأمل‌ها فاقد وجه تجربی و عینی‌اند، معمولاً برپایه پیش‌فرض‌ها، ذهنیات و گرایش‌های شخصی (و نه الزاماً به صورت نظریه‌ای) درباره هویت قضاوت می‌شود (صدیق سروستانی و حاجیانی، ۱۳۸۷: ۳۲).

اگرچه تا کنون تعریف‌های گوناگونی از فرهنگ عرضه شده است، اولین بار ادوارد تیلور، انسان‌شناس انگلیسی، در سال ۱۸۷۱ میلادی فرهنگ را چنین تعریف کرده است: فرهنگ یا تمدن، آن کلیت پیچیده‌ای است که شامل اعتقادات، هنر، اخلاقیات، قانون،

آداب و رسوم و هرگونه توانایی و عاداتی می‌شود که انسان به‌عنوان عضوی از جامعه کسب می‌کند (گودرزی، ۱۳۸۴: ۲۲ و ۲۳).

تعریف یاد شده شامل سه نکته اساسی است:

۱- فرهنگ در این تعریف به‌عنوان پدیده‌ای غیرجسمانی و یا غیر زیست‌شناختی^۱ در نظر گرفته شده است؛ زیرا در غیر این صورت باید به‌طور ارثی از فردی به دیگری منتقل شود.

۲- طبق این تعریف، فرهنگ شامل تمام دستاوردهای مادی و غیرمادی می‌باشد. به‌طور کلی دستاوردهای مادی، شامل آن بخش از ساخته‌های انسان می‌باشد که می‌توان آنها را دید و لمس کرد؛ مثل ماشین‌سواری، قلم، عینک، ساختمان، تلفن، هواپیما، موشک، غذا، لباس و هزاران مورد دیگر، و جنبه غیرمادی فرهنگ نیز آن بخش از دستاوردهای انسان را دربرمی‌گیرد که قابل لمس کردن و دیدن نیست؛ مانند دین، زبان، اعتقادات، علوم و

۳- فرهنگ در این تعریف آموختنی است و دستاوردهای مادی و غیرمادی انسان باید از طریق آموزش منتقل شوند (گودرزی، ۱۳۸۴: ۲۳).

مطابق دیدگاه برخی نظریه‌پردازان که هویت را پدیده‌ای فرهنگی می‌دانند، فرهنگ مهمترین و غنی‌ترین منبع هویت می‌باشد و افراد و گروه‌ها همواره با توسل به اجزاء و عناصر فرهنگی گوناگون، هویت می‌یابند؛ به بیان دیگر فرهنگ هم تفاوت‌آفرین است و هم انسجام‌بخش. این تفاوت‌ها و خاصیت‌ها امکان هویت‌یابی را فراهم می‌کند و همچنین به زندگی انسان‌ها معنا می‌بخشد (تاجیک، ۱۳۸۴: ۴۹).

در این مقاله به‌صورت خاصی به مقوله پوشاک در ابعاد هویتی و فرهنگی‌اش، شناسه‌های کاربردی و عوامل تأثیرگذار بر شکل‌گیری آن پرداخته‌ایم. با توجه به این که هویت فرهنگی در کلیت تاریخی و جغرافیایی سرزمین و ملت ایران، حضوری گسترده دارد، جوهر هویت در ایران از نوع فرهنگی می‌باشد؛ به عبارت ساده‌تر و دقیق‌تر جوهر پوشش و لباس در فرهنگ ایرانی، مصداق هویت ایرانی است و از این‌رو در طرح نظریه و مسأله هویت به‌ویژه در ایران باید پوشش و لباس را نیز به مثابه نظریه جدید در بحث هویت پذیرفت؛ از این‌رو تمام عوامل تأثیرگذار بر هویت، بر پوشاک نیز مؤثر واقع می‌گردد و تقریباً می‌توان این دو را در یک گروه و مقوله قرار داد. با شناخت

پوشاک هر ملت به خوبی می‌توان به هویت آن ملت نیز دست یافت و از چند و چون آن آگاه شد و با توجه به این که پوشاک یکی از بارزترین و شاخص‌ترین جلوه‌های فردی می‌باشد که با استفاده سودجویانه از آن حتی به خوبی می‌توان هویت اصلی خویش را به گونه دیگری نمایاند، ارزش و ضرورت پرداختن بدین بحث آشکار می‌شود.

امروزه عطف به هجوم فرهنگی کشورهای مختلف به ابعاد هویتی جامعه‌های در حال توسعه از جمله ایران، توجه به پوشاک به مثابه عامل نشان‌دهنده هویت جامعه‌های مختلف می‌باشد، و شناخت جایگاه و ارزش آن، این بستر فرهنگی را برای ما فراهم می‌آورد که با فرهنگ‌های نامناسب پوشش غربی مقابله کنیم، الگوهای مناسبی را به جامعه عرضه نماییم و با استفاده از پوشاک، هویت خویش را به جهانیان بشناسانیم.

فرضیه‌ها

این تحقیق بر پایه فرضیه‌های ذیل شکل گرفته است:

- یکی از ابتدائی‌ترین وجوه تمایز هر فرد، نوع پوشش وی می‌باشد که در عین حال نمایانگر هویتی است که کمتر به آن پرداخته شده است؛
- تمام عوامل تأثیرگذار بر پوشاک در شکل‌گیری هویت نیز مؤثرند؛
- وجوه مشترک بسیار مهمی بین هویت و پوشاک وجود دارد.

تعریف هویت

هویت همان «اوئیت» یا «آنیت» شخص یا شیئی و به معنی این همانی می‌باشد. مسلماً از میان دیدگاه‌های مختلف، نگاه جامعه‌شناختی به دلیل نوع درکی که اعضای گروه از خود و دیگری دارند، دارای اهمیت بیشتر است. از میان جامعه‌شناسان، تاجفل^۱ و همکارانش ترنر، گیدنز، کاستلز^۲، هاوارد و فیکینز معتقدند که طبقه‌بندی اجتماعی افراد و گروه‌ها موجب شکل‌گیری رفتار بینافردی و گروهی این جریان می‌گردد. این دسته‌بندی‌ها در نهایت به شکل‌گیری هویت فردی و گروهی می‌انجامد (آزادارمکی، ۱۳۸۶: ۱۳۲). ریچارد جنکینز^۳ این معنی را بدین گونه بیان می‌کند:

واژه هویت یا *Identity* ریشه در زبان لاتین دارد و دارای دو معنای اصلی

است: اولین معنای آن، بیانگر مفهوم تشابه مطلق است (این با آن مشابه است):

معنای دوم آن به مفهوم تمایز است که مرور، سازگاری و تداوم را فرض می‌گیرد؛

1- Henry Tajfel

2- Manuel Castells

3- Richard Jenkinz

به این ترتیب مفهوم هویت به طور همزمان میان افراد یا اشیاء، دو نسبت محتمل برقرار

می‌سازد: از یک طرف شباهت و از طرف دیگر تفاوت (تاجیک، ۱۳۸۴: ۱۱).

برای هویت‌یابی از منابع گوناگونی چون: سن، جنسیت، طبقه اجتماعی، فرهنگ، خرده‌فرهنگ، نژاد، قومیت، زبان و عناصر جغرافیایی مثل محیط زندگی، روستا، شهر و کشور استفاده می‌شود (منتظر قائم، ۱۳۷۹: ۲۵۲). در این راستا برای طرح هویت، پنج نظریه قابل بررسی است: زبان، دین، اشتراک منافع و مصالح، جغرافیا و مرزهای طبیعی خون و نژادشناسی.

عده‌ای مطابق با جهان‌بینی خودشان درباره هویت می‌اندیشند و برخی نیز بر این اعتقادند که هویت در درجه نخست یک مبحث جغرافیایی - سیاسی و مربوط به چگونگی پیدایش و بقای یک ملت می‌باشد. مردم نه تنها با نام و نام خانوادگی بلکه با مشخصات زمینی که در آن به دنیا آمده و زندگی می‌کنند نیز شناخته می‌شوند. اوضاع جغرافیایی از طریق تأثیر بر فرهنگ و آداب و رسوم مردم، به میزان زیادی بر تمدن‌ها و پیشرفت آنها اثر می‌گذارد (تاجیک، ۱۳۸۴: ۴۵ و ۴۶).

هویت چهارچوبی واقعی است که به فرد و گروه کمک می‌کند تا درباره موضوع‌ها داوری کنند و آنها را خوب، ارزشمند و تحسین‌برانگیز معرفی نمایند. اگر این چهارچوب و افق وجود نداشته باشد، تصویر فرد از خود و دیگران مخدوش و معکوس می‌گردد و در نتیجه، بحران هویت رخ می‌دهد (نصری، ۱۳۸۷: ۶۷).

ارزش پوشاک به مثابه شناسه هویتی

پوشاک، مهمترین و مشخص‌ترین مظهر قومی و سریع‌الانتقال‌ترین و بارزترین نشانه فرهنگی است که به سرعت تحت تأثیر پدیده‌های فرهنگ‌پذیری بین جامعه‌های گوناگون انسانی قرار می‌گیرد؛ حتی عده‌ای معتقدند که چیرگی فرهنگی و سلطه‌پذیری در وهله نخست از طریق انتقال پوشاک صورت می‌گیرد و می‌توان با تغییر پوشاک افراد یک جامعه، نوع زندگی و شیوه تولید آنها را نیز دگرگون نمود و تغییرهایی در ساختار زندگی اجتماعی آن جامعه ایجاد کرد (شریعت‌زاده، ۱۳۶۹: ۴۱).

«ولفگانگ بروکنر»^۱ در بررسی شیوه‌های گوناگون و تجزیه و تحلیل آنها به چهار نظریه اصلی دست یافته که از آخرین نظریه‌های عرضه شده در مطالعات پوشاک دیدگاه تاریخی اجتماعی می‌باشد:

1- Wolfgang Bruckner

الف) نظریه اشاعه‌گرایی یعنی نگرش به پوشیدنی‌ها به مثابه بازمانده انواع پوشاک اولیه که بر اساس آن، تن‌پوش‌های فعلی، بازمانده برخی انواع اولیه است؛ مثلاً: لباس‌های امروزی شکل تکامل یافته شلوارها و بالاپوش‌های آستردار دوره اشکانیان می‌باشد.

ب) نظریه تاریخی توسعه: نگرش به تحول و تکامل درونی پوشاک و تأثیرهای فرهنگی بیرونی در همانندسازی آنها که براساس آن، تکامل جامه‌ها در طی تاریخ و تأثیرهای فرهنگی بیرون بر آن، بررسی می‌گردد. نمونه‌های آشکار این نظریه، تأثیر فرهنگ هلنی پس از سقوط هخامنشیان و تأثیر فرهنگ عربی و اسلامی طی گذر زمان در ایران و تأثیر فرهنگ اروپایی از دوره صفویه به بعد می‌باشد؛ هر چند تأثیر دو سویه فرهنگ ایرانی به‌ویژه در دو مورد اول را نباید نادیده گرفت.

ج) نظریه‌های کارکرد اجتماعی یا نظریه‌های غیرتاریخی، که به پوشاک همچون زبانی از نشانه‌ها می‌نگرد و آن را قابل بازخوانی و رمزگشایی می‌داند. این نظریه، رویکردی نمادین به لباس دارد و آن را زبانی ساخته شده از علائم قابل رمزگشایی و بازخوانی، معرفی می‌نماید (متین، ۱۳۸۳ ب: ۳۸ و ۳۹ و موسوی بجنوردی، ۱۳۶۷: ۲).

د) نظریه‌های قومی یعنی نگرش به انواع لباس بر پایه شناسه گروه‌های قومی، منطقه‌ای و زبانی که در آن، انواع خاص لباس به‌عنوان شناسه گروه‌های قومی، محلی و زبانی خاص، منظور می‌گردد؛ مثلاً لباس تقریباً یکسان کردها، به منزله شناسه قومی یا لباس طالبی‌ها و قاسم‌آبادی‌ها به‌عنوان شناسه‌های محلی، در این نظریه جای می‌گیرد.

غیر از این چهار دیدگاه به روش‌های ذیل نیز می‌توان پوشاک را طبقه‌بندی کرد:

- گروه‌های جنسی و سنی، کاری، فصلی (براساس فصل‌های چهارگانه)، و درونی و بیرونی خانه، جشن و سوگواری؛
- گروه‌های قومی، ایلی - عشیره‌ای، روستایی - دهقانی، شهری، و حوزه‌های جغرافیایی - فرهنگی در دوره‌های گذشته و حال؛
- پوشش اندام‌های تن انسان مانند سرپوش‌ها؛
- چهره‌بندها شامل پیشانی‌بند، روبنده، برقع و دهان‌بند؛
- تن‌پوش‌ها شامل جامه‌های زیرین (زیرپوش‌ها) و رویی (بالاپوش‌ها) و کمر پیچ‌ها؛
- دست‌پوش‌ها یعنی دستکش و میچ‌بند؛
- پای جامه‌ها شامل شلوار و تنبان و شلیته؛
- پاپوش‌ها و پافزارها شامل پاتاوه‌ها^۱ و موزه‌ها^۲ (موسوی بجنوردی، ۱۳۶۷: ۲).

۱- نواری پهن از جنس پارچه کلفت که مردان به دور ساق پای خود تا زیر زانو می‌پیچیدند.

۲- نوعی چکمه ساقه بلند یا ساقه کوتاه از جنس چرم که گاه نامه یا دستمالی در ساقه آن می‌نهادند.

در هر یک از این شیوه‌های پژوهشی، جامه‌ها از جنبه‌های گوناگون و بسیار گسترده‌ای بررسی می‌شوند که در حوصله این مقاله نیست؛ بنابراین تنها به بخشی از آنها اشاره می‌کنیم. به یقین، هدف از نگارش این مقاله توصیف پوشاک در طبقه‌بندی‌های طرح شده نیست؛ بلکه می‌کوشیم پوشاک را از دیدگاه نشانه‌های هویتی بررسی نماییم و در عین حال به ارزش‌های نمادین آن نیز بپردازیم.

آنچه امروز از نظر اندیشمندان مردم‌شناس و جامعه‌شناس اهمیتی بسیار دارد، توجه به پیام‌ها و راز و رمزهای موجود در انواع پوشاک در دوره‌های مختلف و در میان ملت‌های گوناگون می‌باشد. این پیام‌ها خود از باورها، آداب، سنت‌ها، ویژگی‌های جغرافیایی و خاستگاه قومی هر یک از ملت‌ها برخاسته‌اند و به وضوح اصول و منظورهایی خاص را القاء می‌کنند (متین، ۱۳۸۳ الف: ۷ و ۸).

هر یک از گروه‌های انسانی‌ای که در منطقه‌های مختلف ایران زندگی می‌کنند و تحت تأثیر عوامل گوناگون از جمله ویژگی‌های بوم‌شناختی^۱ منطقه قرار دارند، تن پوش ویژه‌ای به تن دارند که در نگاه نخست قومیت، حوزه زندگی، زبان و دیگر ویژگی‌های فرهنگی، حتی مذهب و اشتغال‌های اصلی زندگی آنان را در ذهن بیننده تداعی می‌نماید. در فرایند شکل‌گیری و ترکیب پوشاک هر قومی عوامل زیر دخالت عمده دارد: مذهب، اوضاع و عوامل محیطی، نوع زندگی رایج و فعالیت‌های جنبی (شریعت‌زاده، ۱۳۶۹: ۴۱).

لباس بیش از هر چیزی نشان‌دهنده هویت انسانی، اجتماعی پوشنده آن است. سیدحسین نصر در یکی از سخنرانی‌هایش می‌گوید: لباس پس از بدن، نزدیک‌ترین چیزها به نفس ماست و هویت ما اغلب وابستگی نزدیکی به لباسمان دارد. لباس ما، بیش از هر امر دیگری مستقیماً نشان‌دهنده فهم و درک ما از معنای انسانیت است (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵: ۴).

از دیدگاه تاریخ اجتماعی، نقش متمایز کننده پوشاک در شناخت قوم‌ها را به وضوح می‌توان دید. کیست که با شنیدن واژه «هندی»، زنی سبزه‌رو با موهای مجعد و بلند بافته شده از پشت، ساری بر تن و با خالی رنگین‌بین ابروانش را در ذهن مجسم نکند و یا با شنیدن واژه «ژاپنی»، زنی چشم بادامی با موهای صاف و جمع شده در پشت، کیمونوپوش و با صندل‌های چوبی را در ذهن مجسم نکند؟ با شنیدن واژه «عرب»،

مردی با عمامه و دشداشه‌ای سفید را به خاطر می‌آوریم و به محض دیدن زنی با چادر سیاه و روبنده مشکی، درمی‌یابیم که او زنی مسلمان است. این دلالت‌ها درباره همه اقوام صادق است. ما به خوبی با ظاهر کلی لباس کردی آشنایم، لباس لرها و بلوچ‌ها و ترکمن‌ها را هم به راحتی تشخیص می‌دهیم و از روی آنها به قومیت افراد پی می‌بریم (متین، ۱۳۸۳ ب: ۳۸).

پوشاک از راه مجموعه علائم مادی، یک نظام ارتباطی فرهنگی در میان مردم جامعه برقرار می‌کند. رمزگشایی از این علائم و دریافت مفهوم آنها در هر گروه و جامعه، نیازمند درک رفتارهای اجتماعی و فرهنگی مردم آن گروه و جامعه، و شناخت نظام‌های دینی - اعتقادی و باورهایی است که پوشاک ارزش‌های نمادین خود را از آنها گرفته است. این ارزش‌ها نقش مهم و برجسته‌ای در نگهداشت هویت اجتماعی و فرهنگی مردم جامعه و استمرار بخشیدن آن در طول حیات تاریخی نسل‌ها ایفا می‌کنند. جامعه‌ها نشان‌دهنده پایگاه اجتماعی، اقتصادی، مذهبی، شغلی و احوال روحی پوشندگان آنها و برتابنده تفاوت‌های جنسی، سنی و جایگاه طبقاتی افراد در گروه‌های اجتماعی گوناگونند. نوع، جنس، رنگ، طرز دوخت، شکل و فرهنگ واژگان مربوط به تن‌پوش‌ها با مجموعه‌ای از ارزش‌ها و معیارهای فرهنگی، اخلاقی و معنوی و باورهای دینی، مذهبی و آرمانی درآمیخته است (یارشاطر و دیگران، ۱۳۸۲: ۱۷ و ۱۸).

ساموئل هانتینگتون^۱ معتقد است: «فرهنگ و هویت‌های فرهنگی که در سطح گسترده همان هویت‌های تمدنی هستند، الگوی همبستگی‌ها، واگرایی‌ها و جنگ‌ها را در جهان پس از جنگ سرد تعیین می‌کنند» (آزادارمکی، ۱۳۸۶: ۵۰). و اساس این فرضیه، آن است که در جهان پس از جنگ سرد، پرچم‌های کشورها همانند نمادهای دیگر هویت فرهنگی حتی نوع پوشش، اهمیت بیشتری یافته‌اند؛ زیرا هویت فرهنگی برای بیشتر ملت‌ها معنی‌دارتر از هر چیز دیگر گشته است. ملت‌ها در حال کشف هویت‌های تازه‌ای هستند که از قضا قدمت بسیار دارند و با پرچم‌هایی جدید رهسپار جنگ با دشمنانی می‌شوند که در بیشتر موارد، دشمنانی قدیمی‌اند (متین، ۱۳۸۳ ب: ۴۴).

لباس یک نشانه هویتی است که با بررسی آن می‌توان رد پای مباحث جغرافیایی، تاریخی، سیاسی، اجتماعی، هنری و... در یک جامعه خاص را یافت. و بدین ترتیب به بسیاری از راز و رمزهای پوشیده در دل تاریخ پی برد.

نشانه‌شناسی پوشاک

نشانه‌شناسی از جمله شاخه‌های نوین علم می‌باشد و در برخی رشته‌ها به صورت دانش کلیدی درآمده است. یکی از ویژگی‌های فرهنگ که آن را از دیگر پدیده‌ها متمایز می‌نماید، متکی بودن آن بر نماد^۱ است. از دیگر ویژگی‌های فرهنگ، مشترک بودن آن در میان اعضای جامعه می‌باشد؛ بدان معنا که یک عنصر فرهنگی تا زمانی که مورد قبول اعضای جامعه قرار نگیرد و در کل فرهنگ ادغام نگردد، دوام نخواهد آورد (گودزی، ۱۳۸۴: ۲۵).

نمادها باعث می‌شوند مفاهیم بسیاری در زمان محدود و به آسانی منتقل گردد. در موارد بسیاری، ملت‌ها برای نشان دادن آرزوها و جهت‌گیری‌های خود یا به تصویر کشیدن ویژگی‌های‌شان به استفاده از علامت‌ها متوسل شده‌اند و تکرار کاربرد این نشانه‌ها کم‌کم باعث تبدیل آنها به نمادهای ملی گشته است (قاسمی، ۱۳۸۷: ۱۴۸). از زمانی که فردیناند دو سوسور^۲ از علمی به نام نشانه‌شناسی سخن گفت، تنها یک قرن می‌گذرد. سوسور از همان آغاز به گونه‌ای، مفهوم یک نوع نشانه‌شناسی اجتماعی یا فرهنگی را در ذهن داشته است. وقتی او از زندگی اجتماعی نشانه‌ها سخن می‌گوید، مقصودش آن است که نشانه‌ها در بافت‌ها و بنیان‌های فرهنگی مختلف ممکن است کارکردهای دلالتی متفاوتی داشته باشند. محققان ابتدا نشانه‌شناسی را تنها در زبان و واژه‌ها جستجو می‌کردند؛ اما امروز حد و مرز نشانه‌شناسی بسیار فراتر از زبان رفته و طیف گسترده‌ای از پدیده‌ها و رویدادهای اجتماعی و فرهنگی را دربر گرفته است؛ بدین ترتیب، اکنون پرداختن به رمزگان لباس‌ها، غذاها، حرکات و... جایگاه مهمی در نشانه‌شناسی دارد. خودروها، لباس‌ها، ساختمان‌ها و... قبل از هر چیز بر جایگاه اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی افراد دلالت می‌کنند و نشانه‌هایی هویت بخش و منزلت‌آوردند انسان، عمل دلالت و تولید معنا را تنها از طریق زبان انجام نمی‌دهد؛ بلکه در آیین‌ها، رفتارها، ژست‌ها، لباس‌ها و... پیوسته در حال تولید متن و معناست (سجودی، ۱۳۸۷: ۹).

پوشش به منزله یک عنصر معنایی و نمادین، دارای خصلت‌های نشانه‌ای می‌باشد. حال سؤال آن است که معنای پوشش از کجا می‌آید و چگونه تکه‌های کوچک و بزرگ دوخته شده پارچه با رنگ‌های گوناگون و چگونگی قرار گرفتن آنها بر بدن آنقدر

1- Symbol

2- Ferdinand de Saussure

معنادار می‌شود که موضوع بحث‌های طولانی فرهنگی و اعتقادی قرار می‌گیرد (جوادی یگانه و کشفی، ۱۳۸۶: ۶۲ و ۶۶).

تکه‌ای از پوشاک، قبل از اینکه نشانه تلقی شود، ممکن است در یک نگاه بسیار معمولی فقط محافظ ما در برابر اوضاع مختلف آب و هوایی و... باشد؛ اما رویکرد نشانه‌شناسانه به این مسأله می‌پردازد که تکه‌های پارچه و لباس چگونه به نشانه تبدیل می‌شوند و در یک فرهنگ، ارزش دلالتی می‌یابند (سجودی، ۱۳۸۷: ۹).

رولند بارت^۱ در باب پوشاک، دلالت‌های معنایی آن، و جامعه‌شناسی مد و کارکردهای معنایی‌اش بحث‌های فراوانی نموده و به نظر می‌رسد در ادامه نظریات سوسور نظام زبان و سپس نظام پوشاک را تحلیل نموده است. او معتقد است که دانش نشانه‌شناسی، همه پژوهش‌ها را به صورت یکسان دربر نمی‌گیرد؛ چون این پژوهش‌ها دارای محتوایی متفاوتند و در عین حال اساسی مشترک دارند و همگی دانش‌های ارزشی می‌باشند (بارت، ۱۳۷۵: ۳۳).

نوع خاصی از پوشاک، گونه خاصی از خودرو، یک بشقاب غذای تزئین شده، یک ادای حرکتی، یک فیلم، گونه‌ای موسیقی و... در ظاهر چیزهایی بسیار نامتجانسند؛ ولی بارت میان همه آنها وجه مشترکی می‌بیند بدین شرح که دست‌کم همگی نشانه‌اند. خودرو یک فرد، پایگاه اجتماعی صاحبش را به ما نشان می‌دهد و یا نوع لباس، وضع مالی و طبقه اجتماعی انسان را بیان می‌کند. اینان همگی چون نوشتارهایی دارای پیامی ثانوی در لابه‌لای سطور خودند (بارت، ۱۳۷۵: ۱۲).

پوشاک مجموعه‌ای از نشانه‌هاست که در کنار هم نظامی واحد را بر پایه تعریف‌های خاص ملی، میهنی، تاریخی و اسطوره‌ای به منظور القای تعریف و هویتی یگانه، شکل می‌دهد. این نظام، یک صورت، ماهیت و کارکرد دارد و بی‌تردید هریک از این نشانه‌ها را می‌توان از ابعاد زیبایی‌شناختی و اجتماعی بررسی نمود (متین، ۱۳۸۳ ب: ۳۹). در عین حال معنای هر سبک پوشش از خلال نسبتی که با مقوله‌هایی نظیر جنسیت، طبقه، منزلت، نقش اجتماعی، ارزش‌ها، ضد ارزش‌ها و به‌طور کلی ساختارهای اجتماعی برقرار می‌کند، درک می‌شود.

یک لباس، نماد مردانگی؛ دیگری نشانه زنانگی؛ یکی نشانه ارزش‌هایی چون حجب، پاکدامنی و لباس دیگر نماد متجذد بودن می‌باشد. ارزش نمادین پوشش تنها در

1- Roland Barth

ارتباط آن با گروه‌ها خلاصه نمی‌گردد؛ بلکه لباس می‌تواند مجموعه‌ای از مباحث اخلاقی و سیاسی را نیز نشان دهد و در عین حال می‌توان انواع گوناگونی از لباس و روابط نمادین میان لباس و ساختارهای اجتماعی یافت؛ مانند لباس‌های نظامیان، کشاورزان، روحانیان، پادشاهان، زنان شریف، اندرونی، بیرونی و حتی نیمه‌اندرونی؛ اما قراردادهای ناظر بر این روابط، سخت تحت تأثیر ثبات ریشه‌دار وضعی سنتی و تغییرناپذیرند (جوادی یگانه و کشفی، ۱۳۸۶: ۶۷ و ۶۸).

هر قطعه از پوشاک، حامل اندیشه‌ای است که عامل اصلی تولید و طراحی آن بوده است. پیام موجود در هر قطعه لباس، ممکن است فقط دارای جنبه کارکردی یا زیباشناختی باشد و یا مجموعه‌ای از رمزگان نمادین برای رساندن پیام‌هایی ژرف با معانی بزرگ فرهنگی، اسطوره‌ای، اجتماعی و سیاسی را در خود داشته باشد. این پیام‌سازی ممکن است در برهه‌ای از زمان برای عنصری خاص از جامعه ایجاد شده و یا از دیرباز با فلسفه لباس خاصی همراه بوده باشد. پیام‌سازی مقطعی پوشاک را می‌توان در تغییر رنگ لباس زنان سالمند از رنگ‌های مشابه مشکی دید (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵: ۴۰).

پوشش ملی، عوامل تأثیرگذار بر آن و ارتباط مستقیم آن با هویت

انسان در زمان حال حامل تاریخ گذشته خود است که حاصلش همان موجودیت و وضعیت اوست که در زمان حال و بر پایه آن درباره احتمال‌های آینده جهت‌گیری می‌نماید. هر فرد از آنجا که از گذشته خود آگاه است، تاریخی دارد و شخصیت او تداوم آن تاریخ است. تاریخ فرد در عین حال که خاص اوست، با تاریخ جمعی که آن شخص در میان آنان چشم باز کرده و شکل گرفته، رابطه مستقیم دارد و به سبب پیوند مشترکی که انسان‌ها با هم دارند، با تاریخ مشترک جمع گره خورده است بدین ترتیب فرد دارای گذشته و تاریخ می‌گردد. انسان با حضور یافتن و رشد کردن در جمع، دارای هویت فردی می‌گردد؛ یعنی نام و منزلت اجتماعی‌ای به دست می‌آورد که به صورت عام، فرهنگ خوانده می‌شود، و در عین حال هویت جمعی نیز می‌یابد؛ به دیگر سخن، دارای تاریخی مشترک با دیگر افراد جامعه می‌گردد. لازمه وجود هر انسان، داشتن آن تاریخ مشترک است که در وجود او و تمام آدم‌های معاصرش که متعلق به این تاریخ و فرهنگ هستند، متجلی می‌شود.

علاوه بر تاریخ و پیشینه پرافتخار هر ملت که در شکل‌گیری هویت فردی و ملی اهمیت بسیار دارد، از دیگر عوامل تأثیرگذار بر پوشش ملی و در پی آن هویت، وضع

جغرافیایی، شغل‌های مورد نیاز جامعه، رنگ‌های نمادین و مهم در فرهنگ ملی، باورهای دینی، و گروه‌های مختلف ساکن می‌باشند که شرح هر یک اهمیت فراوان دارد. در این بخش به بررسی تأثیرهای این عوامل بر هویت می‌پردازیم.

وضع جغرافیایی و مسأله هویت

جغرافیای طبیعی محیط زیست و نوع و شکل زندگی مردم نقش و تأثیر بسیاری در تعیین جنس، شکل، رنگ و شیوه دخت پوشاک انسان‌ها دارد. انتخاب نوع پوشاک مردم هر سرزمین را می‌توان جدا از رابطه و سازگاری مستقیم آن با فرهنگ جامعه، گونه‌ای سازگاری با جغرافیای زیست - بومی و شیوه زندگی مردم به شمار آورد (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵: ۲). محیط زندگی در شکل‌دهی به ظاهر و جنس لباس در آب و هوای گوناگون از قبیل محیط‌های کوهستانی یا جلگه‌ای، آب و هوای سرد و خشک و یا گرم و مرطوب که در جغرافیای ایران زیاد به چشم می‌خورد، بسیار تأثیرگذار می‌باشد (متین، ۱۳۸۳ الف: ۷). پژوهشگران بر مبنای آثار تاریخی و هنری باقی مانده توانسته‌اند به وضع زیست جغرافیایی و شکل زندگی این افراد پی ببرند. بنابر اسناد موجود، مردمانی که در روزگاران کهن در سرزمین‌های گرمسیر ایران می‌زیستند، جامه‌ای بسیار ساده و طبیعی می‌پوشیدند (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵: ۲ و ۳). امروزه نیز پوشش اقوام مختلف تحت تأثیر اوضاع جغرافیایی، دارای تفاوت‌های بنیادین می‌باشد؛ مثلاً مردم منطقه‌های کوهستانی به دلیل ویژگی‌ها و وضع خاص آب و هوایی از پارچه‌های دارای جنس و حتی رنگ متناسب با محیط خود استفاده می‌کنند تا به خوبی بتوانند بر دشواری‌های محل زندگی خود غلبه کنند و در مقابل، مردم منطقه‌های گرم و مرطوب، عملکردی متفاوت دارند. مثلاً از روی جامه‌های پارسیان که در سرزمینی گسترده در جنوب ایران، از خوزستان و فارس گرفته تا کرمان می‌زیستند، درمی‌یابیم که این افراد در منطقه‌ای گرم و نمناک زندگی می‌کردند؛ مردمی خود آرا و ارایش دوست بودند، جامه‌هایشان در آغاز از دو تکه پارچه چهارگوش و یا نیم دایره تشکیل می‌شد که یکی را به کمر می‌بستند و دیگری را روی دوش می‌انداختند، مردانشان همچون زنان گوشواره به گوش می‌آویختند و الگو و طوق‌های زرین و سیمین به کار می‌بردند و در نهایت، تأثیر شیوه پوشش همسایگان، آنان را به جای کلاه به استفاده از موبند که متناسب با محیط گرمسیر است، واداشته بود (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵: ۳). (تصویر ۱ و ۱-۱)



هویت شغلی و لباس افراد

از دیرباز در جامعه‌های شهری که جمعیت آنها ترکیب ناهمگنی از گروه‌های اجتماعی - شغلی گوناگون بوده است، قشرها و طبقه‌های مختلفی با شغل‌ها و منصب‌های متنوع و متفاوت زندگی می‌کرده‌اند. در اینگونه جامعه‌ها روابط بر مبنای انسجامی نظام‌مند شکل می‌گرفته و فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مردم، گروه‌ها و طبقه‌های اجتماعی؛ الگوهای رفتاری؛ نظام فکری و اعتقادی؛ آداب و رسوم؛ نوع مسکن و کار؛ و نوع لباس آنها متفاوت بوده است؛ از این‌رو، اختلاف طبقاتی و وجود گروه‌هایی مانند درباریان، دیوانیان، قاضیان، بازرگانان، روحانیان، لشکریان، کارکنان کشوری، پیشه‌وران، کارگران و... سبب فزونی و گونه‌گونی پوشاک گشته است؛ چنان که از نوع جامه‌های افراد می‌توان به پایگاه اجتماعی و طبقاتی آنان پی برد (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵: ۴)؛ مثلاً طبقه کارگر شلوار و قبایی غالباً از کرباس یا متقال نیلگون که چرک‌تاب و متناسب با کارشان بود، می‌پوشیدند، نیم تنه آنها بلند و تا سرزانو بود و آستین‌های کوتاه داشت، و کفش بی‌پاشنه به پا می‌کردند، این جامه‌ها مختص خواجه‌گان و خواجه شماران مرفه بود. سه گروه مهم از رجال دولتی را نوع لباسشان مشخص می‌کرد: کاتبان دراعه^۱ می‌پوشیدند، لباس مشخص عالمان یعنی قاضیان و فقیهان رسمی، طیلسان^۲، و از آن سرداران قباهای کوتاه ایرانی بود. در سال‌های حدود قرن چهارم هجری قبا لباس

۱- دراعه: بالاپوش نخی یا پشمی که ابتدا بزرگان و اهل علم می‌پوشیدند، و کم‌کم افراد عادی نیز از آن استفاده می‌کردند.

۲- طیلسان: جامه‌ای بلند و گشاد که بر روی دوش و گاه سر و شانه انداخته می‌شده و بیشتر، علما و فضلا آن را می‌پوشیده‌اند.

رسمی دیوانیان شد. اهمیت پوشیدن قبا به قدری بود که نخبگان روزهای جمعه جز با قبای سیاه نمی‌توانستند در نماز جمعه به شبستان نزد امام یا خلیفه بروند. بعدها این رسم منسوخ شد و در حدود قرن پنجم فقط خطیبان و مؤذنان موظف به پوشیدن قبای سیاه بودند. در همین دوره دارندگان هر شغل و پیشه خاص، لباس‌های مخصوص کار می‌پوشیدند که برحسب اختلاف حرفه و منزلت اجتماعی با یکدیگر متفاوت بود؛ مثلاً آشپز پیراهن کار می‌پوشید؛ ساربانان و خدمتگزاران «فوطه» یعنی پیش‌بند می‌بستند؛ سقایان «تنبان» یعنی شلوار کوتاه به پا می‌کردند؛ ملاحان «تبان» و «مدرعه» یعنی لباس پشمی خشن بر تن می‌کردند، کبابی‌ها «آزار» یعنی پیش‌بند و لنگ می‌بستند؛ تاجران و صنعتگران قفطان (= خفتان) که نوعی لباده بود، بر تن می‌کردند و کشاورزان جامه‌های کلفت پنبه‌ای می‌پوشیدند و عمامه‌های رنگارنگ بر سر می‌گذاشتند.

«جهشیاری» در «کتاب الوزراء والکتاب» درباره لباس مردم و صنف‌های مختلف در ایران پیش از اسلام می‌نویسد که بنابر رسم پادشاهان ایران، هر طبقه و صنفی لباس ویژه خود را می‌پوشیدند؛ این بدان سبب بود که هرگاه افرادی از این اصناف به حضور پادشاه رفتند، شاه از شکل و رنگ لباس آنها دریابد که متعلق به کدام صنف‌اند و چه شغل و حرفه‌ای دارند به نظر می‌رسد که همین رسم در زمان آل بویه نیز معمول بود (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵: ۵ و ۶).

در دوره اول سلطنت قاجاریه، قبا تشخیص فرد پوشنده را تعیین می‌کرد و دارای دامنی بلند بود، بالاتنه آن تا کمر تنگ و چسبان و دامن آن به شکل کلوش یا ناقوس مانند بود. در دوره دوم و پس از سفر ناصرالدین شاه به اروپا قبای به تدریج تا بالای زانو رسید (غیبی، ۱۳۸۴: ۵۵۳). از زمان آقا محمدخان به بعد شال کلاه، جبه ترمه، چاقچوری از ماهوت گلی و کفش ساغری، لباس تمام رسمی و رنگ شال جبه، اختیاری بوده است. ناصرالدین شاه چاقچور را به جوراب ماهوت گلی، و کفش ساغری را به کفش دستک‌دار تبدیل کرد؛ ولی در شال کلاه و جبه تغییری نداد. سادات شال زمینه سبز به کلاه می‌پیچیدند و بستن این شال، اختیاری بود.

در تهران قدیم، لباس عمومی، سرداری و جلیقه و شلوار، و جامه تاجران و روحانیان و پیرمردان قدیمی، لباس راسته و بلند بود. بالاپوش روحانیان عبا و از آن دیگران عبا و لباده بود که از آنها به نوبت استفاده می‌کردند. این لباده‌ها از فاستونی‌های اروپایی دوخته می‌شد. جبه رفته‌رفته منسوخ شد و شال و برگ هم کاربرد بسیاری کمی داشت (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵: ۶). (تصویر ۲ و ۱-۲)



در فرهنگ ایرانی همواره کلاه، بخش مهمی از پوشاک بوده و علاوه بر نقش حفاظتی در برابر حوادث طبیعی و سرما و گرما معرف موقعیت اجتماعی، شغل، مذهب، نژاد، قومیت و هویت افراد بوده است (رحیمی، ۱۳۸۵: ۱۹۹). در اوایل دوره اسلامی بر سر گذاشتن کلاه و بستن کمر بند ویژه طبقه‌های لشکری و سپاهی بود، عامه مردم از کشاورزان، پیشه‌وران، منشیان، بازرگانان، اهل قلم تا دیوانیان و وزیران هیچ‌گاه از کلاه استفاده نمی‌کردند و به جای آن همه دستار بر سر می‌بستند؛ از این راه اهل کلاه یعنی لشکریان از اهل دستار یعنی کشوریان شناخته می‌شدند (موسوی‌بجنوردی، ۱۳۸۵: ۶). یکی از شاخصه‌های دوره صفویه کلاه قزلباش می‌باشد. این نوع کلاه یا تاج دوازده ترکی، نخست ویژه صوفیان و اهل فتوت بود که می‌خواستند ارادت و خلوص خود به حضرت علی (ع) و دوازده امام را نشان دهند و بعدها کلاه ویژه درباریان و فرماندهان گردید (غیبی، ۱۳۸۴: ۴۳۷). (تصویر ۳ و ۱-۳)



در دوره قاجار کلاه چهار گوشه رایج در دوره افشاریان منسوخ شد و جایش را کلاه بلند پوستی سفید گرفت. گفته شده که کلاه چهار گوشه، نمادی از سلطه سیاسی نادرشاه بر چهار کشور ایران، افغانستان، هندوستان و ترکمنستان بوده است و برخی نیز برآند که اینگونه کلاه شاید به چهار خلیفه راشدین در اسلام و بیعت نادر با اهل سنت اشاره می‌نموده است (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵: ۱۸).

«عبدالله مستوفی» در وصف پوشاک مردم ایران در دوره قاجار، جامه‌های هویت‌ساز و نشانگر پایگاه و منزلت اصناف و طبقات را که کم و بیش چند سده ثابت مانده بود، تعیین می‌کند و می‌نویسد:

لباس رسمی مردان در تمام طبقات، جبه و شال کلاه بود. جبه لباس بلند و گشاد روی جامه، و شال کلاه نوعی عمامه بود. مردمان با حیثیت به خصوص اهل علم، همه عمامه بر سر می‌گذاشتند و کلاه‌های باقی مردم به حال سابق مانده بود. گاهی نیز شخص هویت خود را به هنگام ضرورت با عمامه پوشیده می‌داشت (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵: ۶).

در ایران و در میان بختیاری‌ها کلاه افزون بر کارکردهای محافظتی و نمادینش کاربری‌های متعددی هم داشت: از این کلاه همچون جام آب، فنجان نوشابه، پیمان‌ها یا کیل گندم و جو، و نهانگاه نامه سند و پول استفاده می‌کردند (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵: ۶).

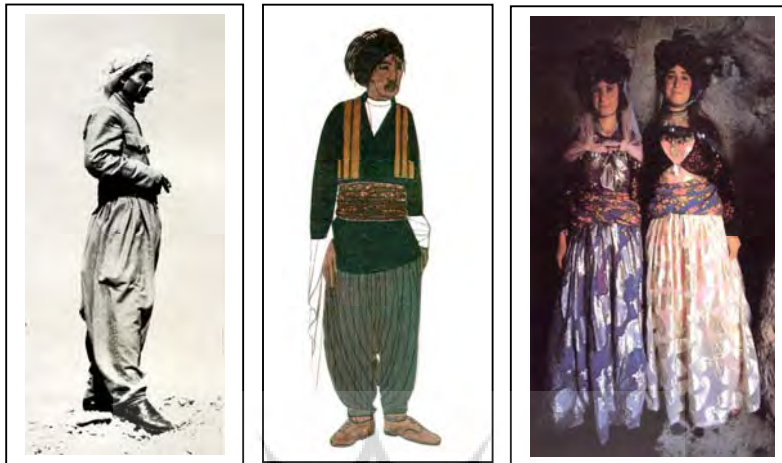
اقوام و فرهنگ‌های مختلف و مسأله هویت

نوع فرهنگ برخاسته از شیوه زندگی کوچ‌نشینی و دامپروری و کشت و زرع، در این جامعه‌ها امکان تنوع و تفنن در لباس و گزینش نوع، شکل و طرح جامه‌های متفاوت با شیوه بومی - سنتی را به مردم آنها نمی‌داد و مردم را به پیروی از هنجارهای معمول در پوشش یکسان مقید می‌نمود؛ از این رو لباس‌های مردان و زنان در هر یک از این جامعه‌ها از لحاظ طرح و شیوه دوخت و حتی جنس و رنگ و شکل، متأثر از الگوهای فرهنگی - قومی متداول در همان جامعه بود.

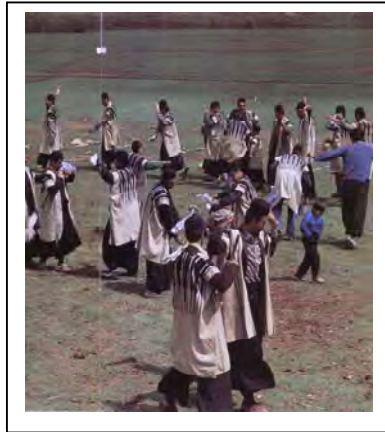
نشانه و شناسه هویتی آشکار و متمایزکننده هر یک از جامعه‌های قومی - عشیره‌ای همانا پوشاک بومی و سنتی آنها می‌باشد. در اینجا برای نمونه به چند جامه نمادین هویت‌ساز در برخی از عشایر ایران اشاره می‌کنیم (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵: ۶).

یکی از ویژگی‌های گردها لباس مخصوص آنان می‌باشند. مردان گرد به جای کلاه، پارچه‌ای بر سر می‌بندند و شلوار گشاد با مچ تنگ که متناسب با سوارکاری است، می‌پوشند؛ از شال پارچه‌ای که اغلب به چند متر می‌رسد، به جای کمر بند استفاده

می‌کنند و در مجموع لباس‌هایشان را متناسب با وضع جغرافیایی محل زندگی‌شان تهیه می‌کنند. آنان در تابستان کفشی به نام کلاس یا گیوه که در محل تهیه می‌شود، به پا می‌کنند و در زمستان کفش موزه چرمی به نام کاله می‌پوشند. لباس زنان کرد عبارت است از شلواری که در پایین پا، چین خورده و یک پیراهن که از سرتا پایین پا را می‌پوشاند و شال کمر و کلاف سر که با استفاده از پارچه‌های لطیف و گل‌دار تهیه می‌شود (ظهیری‌نژاد، ۱۳۷۹: ۲۷۷ و ۲۷۸). (تصویر ۴ و ۱-۴ و ۲-۴)



در میان جامعه لرهای بختیاری، چند تکه جامه مردانه مانند «چوقا»، «کلاه» و «تنبان» یا «شلوار» سبب شناسایی این گروه از سایر عشایر بوده است. چوقا جامه‌ای است راسته، بلند و بی‌آستین که قد آن تا سر زانوهای می‌رسد، آن را بیشتر از پشم گوسفند می‌بافند و زمینه‌اش سفید یا شیری رنگ و دارای خطوط راه‌راه عمودی است. در گذشته، کاربرد این لباس، خاص مردم سرزمین لرستان بود؛ اما بعدها در سرزمین بختیاری نیز این جامه جای قبا را گرفت، میان بختیاری‌ها رایج شد و ویژگی قومی - عشیره‌ای یافت. (تصویر ۵ و ۱-۵)



کلاه یکی دیگر از عناصر نمادین شناخت هویت ایلی بختیاری‌ها می‌باشد. تا حدود سال ۱۲۹۷ق/۱۸۸۰م، کلاهی که خان‌های ایلی به سر می‌گذاشتند، سفید، و کلاه مردان دیگر ایلی سیاه بود و از دهه دوم سده سیزده هجری قمری / اوایل سده بیست میلادی، همه کلاه‌ها یک دست سیاه شد. رفته‌رفته دو نوع کلاه، یکی «کلاه خسروی» و دیگری «شوکل» (شب کلاه) - که هم از لحاظ رنگ و هم از لحاظ شکل با هم متفاوت بود - در ایلی متداول گشت. کلاه خسروی سیاه رنگ و استوانه‌ای شکل، و شب کلاه، نمادی و معمولاً قهوه‌ای روشن یا تیره و به شکل نیم کره بود. کلاه خسروی را خانم‌ها و سالخورده‌گان ایلی، و شب کلاه را مردان جوان بختیاری و چوپانان و مردان فقیر بر سر می‌گذاشتند. کلاه دو طایفه بزرگ هفت لنگ و چهار لنگ بختیاری با هم فرق داشت؛ هفت لنگی‌ها کلاه نمادی سیاه و چهار لنگی‌ها بیشتر کلاه نمادی شتری رنگ معروف به کلاه دزفولی بر سر می‌گذاشتند.

خانم لیندسفارن تاپر^۱ در بررسی‌های مردم‌شناختی خود در جامعه شاهسون‌های شمال غربی ایران، توجه ویژه‌ای به پوشاک مردان و زنان این قوم داشته است. او می‌نویسد:

پوشاک زنان و مردان شاهسون هر دو بخشی از نظام‌های فرهنگی است که مراحل تولد تا مرگ را در مدار زندگی و اختلاف جنسی، منزلت‌های دینی و پیوندهای مردم با نیروهای فراطبیعی مشخص می‌کند؛ همچنین پوشاک مردان روابط شاهسون‌ها را به‌عنوان یک جامعه ایلی با محیط زیست اجتماعی و سیاسی

1- Lindisfaren Tapper

توجیه و تبیین می‌کند. شاهسون‌ها نه تنها با نوع و طرز لباس پوشیدن، تفاوت‌های مربوط به جنس، ثروت و پایگاه مذهبی خود را نشان می‌دهند، بلکه از لحاظ سیاسی هویت ایلی خود را نیز در منطقه آشکار می‌کنند.

وی همچنین درباره اهمیت نقش کلاه شاهسون می‌نویسد:

کلاه در میان پوشاک مردان نقش برجسته و ممتازی در جامعه ایلی شاهسون داشته است؛ مردان با کلاه‌هایشان تمایزات پایگاهی و هویت ایلی خود را به‌عنوان شاهسون نشان می‌دهند؛ پوشاک زنان شاهسون نیز بیانگر پایگاه شخصی آنان در میان زنان دیگر و نشانه‌دهنده فردیت و احوال روحی زن شاهسون است (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵: ۸-۶).

جایگاه رنگ‌ها در بحث هویت

جدا از زیبایی، جلوه و شکوهی که رنگ‌ها به لباس می‌بخشند، در کاربرد اجتماعی نیز بازتاباننده ارزش‌های پذیرفته شده در فرهنگ مردم جامعه‌اند. نقش و اهمیت رنگ‌ها وقتی آشکار می‌گردد که ارتباط نزدیکی میان پوشندگان جامعه‌هایی با رنگ‌های خاص و فرهنگ جامعه‌ای که در آن می‌زیند، پدید آید. در این حال، رنگ پوشاک در هماهنگی با جنس، سن، دوره‌های زندگی، موقعیت و منزلت پوشندگان معنا می‌یابد و با زبان رمزی و استعاری، ویژگی‌ها و صفت‌هایی مانند شرم و حیا، وقار و فروتنی، جاذبه و فریبندگی، بزرگی و حقارت، غرور و فروتنی، جاذبه جنسی، شادابی و سرزندگی، پیری و خمودگی، قدرت و ضعف، جنسیت، و وابستگی‌های قومی و گروهی و دینی پوشندگان لباس را نمایان می‌نماید. فرهنگ‌ها در جامعه‌های سنتی، نوع لباس، طرز پوشیدن و رنگ آن را به اعضای جامعه تحمیل می‌کند؛ از این‌رو رنگ لباس پوشندگان از سویی بیانگر مفاهیم آرمانی فرهنگ جامعه و از سوی دیگر بازتاباننده ویژگی‌های انسانی پوشندگان و جایگاه آنها در خانواده، گروه و طبقه اجتماعی می‌باشد. در میان مردم جامعه‌های اسلامی و ایران از دیرباز برخی رنگ‌ها، به‌ویژه سفید، سرخ، سیاه، سبز، و زرد نقش مهمی داشتند و بیان‌کننده مفاهوم‌های خاصی نیز بودند (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵: ۸).

در اوایل سده چهارم هجری قمری مردان مبادی آداب و خوش‌پوش از پوشیدن لباس رنگی که ویژه زنان بود، خودداری می‌کردند و معتقد بودند که لباس‌های رنگی، شأن اجتماعی آنان را در کوچه و بازار پایین می‌آورد؛ نخبگان و بزرگان نیز لباس سفید می‌پوشیدند و به‌طور کلی سفید، رنگی مردانه بود؛ با این همه زنان پیر بیوه هم سفید می‌پوشیدند؛ عامه مسلمانان کفش سرخ به پا می‌کردند؛ اما اشراف، پوشیدن این رنگ

کفش را عیب می‌دانستند؛ اشخاص سبک سر، جاهل، کج سلیقه و خودنما نیز دو رنگ می‌پوشیدند.

برخی از کارگزاران و مأموران کشوری و لشکری ایران در دوران قدیم، متناسب با شغل و وظیفه خود لباس سیاه یا سرخ می‌پوشیدند و در جامعه به «سیاه پوشان» و «سرخ پوشان» معروف بودند؛ مثلاً شب گردان، میران بازار، میران شب، چاووشان یعنی پیشاهنگ‌های لشکری، و دورباش‌گویندگان موکب پادشاهان همه لباس سیاه که شکوه و صلابت خاصی داشت، به تن می‌کردند؛ دژخیمان یا میرغضب‌های عصر قاجار قباهای سرخ می‌پوشیدند و شاهان نیز هنگام قهر و غضب، جامه سرخ می‌پوشیدند و از این رو «در غضب نشستن»، یا «به غضب آمدن» پادشاه را در اصطلاح «جامه سرخ پوشیدن سلطان» می‌گفتند.

در میان قشقای‌ها رنگ لباس، نشان زیباشناختی است و اطلاعات درباره سن و جایگاه زن قشقای را هم می‌رساند. دختران و زنان جوان و دم بخت قشقای، لباس به رنگ‌های بسیار زنده و روشن، و عروسان جامه‌هایی به رنگ‌های سرخ تند می‌پوشند؛ مادران و همسران جوان، جامه‌هایی به رنگ‌های روشن می‌پوشند و زنان سالخورده لباس‌های سیاه و خاکستری برتن دارند.

لباس زنان و رنگ آن در میان کردهای خراسان، طایفه به طایفه براساس سن و داشتن یا نداشتن شوهر فرق می‌کند؛ مثلاً دامن زرد با روسری ابریشمی ساده بنفش، نشانه زن شوهر نکرده و دامن قرمز با حاشیه راه‌راه و پیچیدن چادر به طرزی خاص به دور خود نشانه‌ای از زن تازه بیوه شده می‌باشد. دختران تا هشت - نه سالگی می‌توانند هر رنگ لباسی که دوست دارند، بپوشند؛ اما پس از آن ملزم به پوشیدن پوشاک خاص مقرر در ایل هستند (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵: ۱۰-۸). (تصویر ۶-۱ و ۶-۲ و ۶-۳)



رابطه دین و هویت، و نقش لباس در حفظ این رابطه

در تمدنی که منظورمان از آن تمدنی است که قاطعانه متکی بر دین و پیروی از آن است، هر چیزی کمابیش مظهر حقیقتی فرانسسانی است که اصل و بنیاد آن چیز را تشکیل می‌دهد و هنر لباس، در حقیقت هنری والا و مهم است، زیرا ارتباط نزدیکی با نفس انسان دارد، هم حجاب نفس است و هم مایه ظهور و انکشاف آن. از بین همه موجودات، فقط بر صورت خداوند آفریده شده و جانشین خدا بر روی زمین است. بنابراین اگر بخواهد در انجام وظایفش صادق باشد، باید مظهر صفات الهی گردد و اگر کسی نفس خود را تزکیه کرده باشد، این صفات در وی آشکار است. بنابراین، وقتی که هویت نفس انسان دقیقاً با جامه‌ای که می‌پوشد معین می‌گردد، پس جامه‌اش باید مظهر صفات الهی باشد.

گفته‌اند خود پیامبر(ص) لباس اقوام مختلف را می‌پوشید، گویی می‌خواست نشان دهد که نه تنها دین باید در اقصا نقاط گسترش یابد، بلکه در لباس مؤمنان نباید سخت‌گیری کرد، به شرط آنکه لباس حتماً فروتنانه و متین باشد و روح اسلام را بیان کند. ردای بلند و گشادی که مسلمانان در مناطق مختلف جهان بر تن می‌کنند، مانند دیگر مظاهر هنر و معماری اسلامی، علیرغم صور و تفصیلات تزئینی متفاوت در سراسر جهان اسلام، همیشه به منزله لباس اسلامی قابل شناسایی است (اما کلارک، ۱۳۸۲: ۵۹، ۶۰ و ۶۵). عمامه یا دستار که در زمره یکی از پوشش‌های سنتی اسلام می‌باشد مملو از شاخصه‌های نمادین است و زمانی تقریباً پوشش همگانی سر مردان مسلمانان محسوب می‌شد. با وجودی که پیدایش آن به قبل از اسلام برمی‌گردد و به طور گسترده‌ای در خاور نزدیک باستان استفاده می‌شد، اما در دوران اسلامی در وهله اول عرب را از عجم متمایز می‌ساخت و سپس مسلمانان را از غیرمسلمانان. گذاشتن عمامه برای اولین بار بر سر مردان تازه بالغ مسلمان، نوعی مناسک گذر به دوران تکلیف محسوب می‌گردید. خلفای عباسی عمامه‌ای با دنباله بلند به سر می‌بستند و اقلیت‌های غیرمسلمان، عمامه‌هایی به رنگ‌های مشخص به سر می‌گذاشتند. سادات یا بازماندگان پیامبر در زمان ما عمامه سبز بر سر می‌گذارند، اما در قدیم یک تکه پارچه سبز به عمامه خود وصل می‌کردند (دزی، ۱۳۸۳: ۱۹۴).

دین یکی از عوامل تمایز در نوع پوشش زن و مرد می‌باشد و به لحاظ استفاده از بعضی جنس‌های پارچه، الگوها و حتی رنگ‌ها، محدودیت‌هایی را برای زنان و یا مردان قائل می‌شود. ادیان با تأکید بر تفاوت‌های جنسیتی میان زن و مرد، سعی در حفظ

تفاوت میان لباس این دو جنس می‌نمایند (جوادی یگانه و کشفی، ۱۳۸۶: ۶۹). و احادیث متعددی این معنا را دربردارند که پیامبر(ص) مردان و زنانی که با تبدیل لباس، خود را به جنس دیگر شبیه می‌سازند، لعن کرده است. ازجمله توصیه‌هایی که همواره به مسلمانان شده، این است که از همسانی در پوشاک با اهل کتاب بپرهیزند و در برخی از روایات سخن از آن است که خداوند از بنی اسرائیل خواسته بود تا لباس دشمنان او یعنی کفار را بر تن نکنند و بدین‌سان تمایز میان اهل ایمان و اهل کفر از راه لباس، سنتی دیرین در میان ادیان ابراهیمی تلقی شده است (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵: ۴۷).

از زمان ظهور اسلام تا چند دهه پیش، در برخی شهرهای مسلمان‌نشین جهان اسلام، یهودیان، مسیحیان و زردشتیان را با جامه‌هایی به رنگ مخصوص و یا نشانه‌های ویژه از جمله وصله‌هایی رنگین بر روی لباس آنان، از مسلمانان متمایز می‌کردند. رنگ جامه‌ها و نوع وصله‌های بازشناسی اهل ذمه در سرزمین‌های مختلف اسلامی، به اقتضای دوره و زمان با هم تفاوت داشت.

عمر بن خطاب نخستین کسی بود که در دوره خلافتش یهودیان را به پوشیدن لباس مخصوص مغایر با مسلمانان موظف نمود؛ هارون الرشید در سال ۱۹۱ هـ ق فرمان داد یهودیان و نصرانیان، لباس ویژه بپوشند و متوکل نیز در سال ۲۳۵ هـ ق غیرمسلمانان را ملزم کرد «طیالسه عسلیه» یعنی طیلسان یا ردای عسلی بپوشند و عمامه عسلی و کلاهی بر سر بگذارند که رنگ آن با کلاه مسلمانان متفاوت باشد. همچنین این گروه اقلیت، موظف بودند دو تکمه بر کلاه‌شان بدوزند و بردگان ایشان نیز ناگزیر از دوختن وصله‌های زردرنگ بر جامه خود بودند (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵: ۱۱ و ۱۲).

اولین نشانه‌های بی‌هویتی در پوشاک

دگرگونی و تنوع در لباس و گروه اجتماعی، بر اثر عوامل گوناگونی روی می‌دهد. که مهمترین آنها همچون دیگر عناصر فرهنگی عبارت است از: رویارویی و ارتباط فرهنگ‌ها و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری فرهنگی در جریان حرکت پیشروانه جامعه در نوسازی ساختارهای سنتی نظام‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی؛ میل به تفنن در شخص یا گروه به تغییر لباس و تقلید مد و هدف سیاسی، اقتصادی و نظامی حکومت‌ها در تغییر رسم و سنت کهن مردم جامعه و کشور.

در دوره‌های پیشین، ایرانیان برای حفظ استمرار سبک پوشش خود کوشش بسیار می‌نمودند. عصر حکومت صفویه را باید نقطه آغازین نفوذ فرهنگی اروپایی‌ها در ایران

دانست. در این دوره پوشیدن لباس اروپایی، از نظر ایرانی‌ها حقارت‌آمیز بود؛ زیرا آنان مردم اروپا را از هر نظر فروتر از خود می‌دانستند (شریعت‌پناهی، ۱۳۷۲: ۵۰)؛ البته در این مقاله روندی که سبب شد در دوره قاجار اروپایی‌ها مردمانی پیشرفته‌تر و متمدن‌تر به شمار روند، مورد توجه نیست؛ بلکه این مسأله مهم است که در دوره قاجار، برخی ایرانیان جامعه خود را فروتر از اروپا می‌پنداشتند و در نتیجه چنین باوری، می‌کوشیدند لباس مردم برتر و متمدن‌تر را به تن کنند، از همه لحاظ در پی تقلید از آنان باشند و این کار را گونه‌ای رشد شخصیت و روشنفکری به شمار آورند؛ بدین ترتیب، تب اروپایی پوشیدن، فکر کردن و زندگی کردن در تار و پود اندیشه‌ها و آرزوهای بسیاری از مردم ایرانی رسوخ کرد و اولین نشانه‌های شیوع آن، بی‌هویتی و تقلید از پوشش اروپائیان بود. در دوره قاجار، اروپائیان چنان در تار و پود سیاست داخلی و خارجی ایران نفوذ کردند که توانستند به آسانی تمهیدات فرهنگی خود را در میان ایرانیان طراحی و اجرا کنند. بی‌شک یکی از این تمهیدات فرهنگی، تغییر لباس مردم ایران بود (شریعت‌پناهی، ۱۳۷۲: ۱۱۱، ۱۱۴ و ۱۹۱).

در عصر قاجار، عواملی چون سفرهای ناصرالدین شاه و برخی رجال درباری به اروپا؛ فرستادن گروه‌های دانشجویی، سفیر و ایلچی به فرنگستان؛ آمدن سفیران، گروه‌های سیاسی - نظامی، بازرگانی و سیاحان و خانواده‌هایشان به ایران و اقامت در تهران و شهرهای بزرگ دیگر، و رفت و آمد با خانواده‌های رجال و اعیان؛ تأسیس مدرسه دارالفنون و... موجبات ارتباط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ایرانیان و اروپائیان را روز به روز بیشتر فراهم آورد؛ در نتیجه این ارتباط‌ها فرهنگ غربی بر شیوه زندگی، رفتار، اندیشه و آداب و رسوم ایرانیان تأثیر بسیار گذاشت و در پی آن، دگرگونی‌هایی در نوع پوشش سنتی مردم به‌ویژه لباس‌های خانواده‌های درباری، لشکری و کشوری پدید آمد. پس از مشروطیت، تحول‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در جامعه؛ جنبش‌های آزادی‌خواهی و روشنفکری؛ تشویق مردم، به‌ویژه زنان به تحصیل و کارهای اجتماعی و اقتصادی بیرون از خانه و افزایش یافتن تعداد مدرسه‌های دخترانه؛ ورود بسیار زیاد اجناس، پارچه و لباس‌های گوناگون خارجی به ایران؛ آمدن خیاطان و طراحان مد اروپایی به تهران و دهها عامل دیگر، گرایش به تجدد و فرهنگ غربی، و دگرگونی و تنوع در کیفیت و سبک پوشاک در شهر را به دنبال داشت. نوگرایی و تفنن در جامه‌ها رفته‌رفته در اندیشه تمام قشرها و گروه‌های اجتماعی شهری راه یافت و الگوی پوشش سنتی مردم را دگرگون نمود. شهرنشین‌ها، از دیرباز در پایبندی به قیدهای اجتماعی و

فرهنگی، و ارزش‌ها و ملاک‌های بومی و سنتی به اندازه مردم جامعه‌های ایلی - عشیره‌ای و روستایی استوار نبودند.

معمولاً نخستین چیزی که در فرایند نوگرایی جامعه‌های سنتی نابود می‌شود، لباس سنتی است. تحول و تنوع در شکل لباس در میان ایلات و عشایر به صورتی محدودتر و کم‌رنگتر از جامعه‌های شهری روی داد و زنان عشایر اگرچه نتوانستند در برابر جنس، رنگ و نقش و نگار زمینه پارچه‌هایی که بازار شهرها به جامعه‌شان تحمیل می‌نمود، مقاومت کنند، در نگهداشت و تداوم طرح جامعه‌های سنتی خود تا اندازه‌ای ایستادگی نمودند. با این همه، متأسفانه امروزه نمی‌توان دیگر از روی جامعه‌های اقوام و عشایر به پایگاه اجتماعی آنها پی برد و نشانی از هویت ایلی و موقعیت جغرافیایی‌شان یافت (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵: ۱۹، ۲۰ و ۲۲) و در شهرها نیز به هیچ روی نمی‌توان پوشش را شاخصه تمایز و در عین حال تعیین هویت دانست؛ چون افراد با استفاده از لباس، خود را آنگونه که دوست دارند و یا به سودشان است، نمایش می‌دهند، نه آنگونه که هستند. و در یک کلام، امروزه لباس نقش شناسنامه‌ای خود را از دست داده و هویت افراد در پس آن پنهان گشته است.

نتیجه‌گیری

در این بخش می‌کوشیم با توجه به آنچه تا اینجا گفتیم، شناسه هویتی پوشاک در جهان امروز و راهکارهای خروج از این بحران را بررسی نماییم. همانگونه که به تفصیل گفتیم، در گذشته لباس مانند شناسنامه عمل می‌کرد؛ حال آنکه در جهان امروز هیچ اطلاعاتی از اصل و نسب انسان‌ها به دست نمی‌دهد و فرد با پوشیدن یک لباس گران‌قیمت، صرف‌نظر از دارایی واقعی‌اش، می‌تواند خود را عضوی از طبقه بالاتر از قشر خودش جا بزند؛ اینگونه است که بسیاری از افراد طبقه متوسط به لطف شباهت لباس‌هایشان با قشر مرفه جامعه ارتباط برقرار می‌کنند و در مقابل، مرفهان می‌کوشند برای خود نشانه‌هایی در سبک پوشش ایجاد نمایند. از نظر وبلن^۱، یگانه منطق حاکم بر زندگی طبقه مرفه «تظاهر» می‌باشد. این منطق موجب می‌گردد که طبقه مرفه به مصرفی روی آورد که بیشتر گونه‌ای «رخ‌نمایی» ثروت و توان خرید است تا نیاز، و صرف هزینه در راه لباس، این مزیت را بر دیگر روش‌ها دارد که لباس همیشه در معرض دید دیگران است و با یک نگاه، وضع مالی شخص را به بیننده نشان می‌دهد.

1- Thorsten Veblen

از این دیدگاه افراد با توجه به ویژگی‌های مصرفی‌شان طبقه‌بندی می‌شوند، نه ویژگی‌های تولیدی، این امر خود مدخلی برای ورود به وضع تازه به نام پسانوگرایی^۱ یا نوگرایی افراطی می‌باشد. در نتیجه قرار گرفتن جامعه‌ها در این وضع، لباس‌ها در فرایند انفجاری از قراردادهای یعنی انفجار اقسام سبک‌های پوشش به‌ویژه در میان طبقه متوسط که ناظر بر علاقه‌ها و آرزوهای گوناگون افراد می‌باشد واقع می‌گردند و به سرعت متولد و نابود می‌شوند. و انسان‌ها با پیروی از شیوه‌های مختلف لباس، سعی در انتصاب خود به گروه‌ها و هویت‌های گوناگون می‌نمایند.

به‌طورکلی پوشنده هر نوع لباس باید از عواقب نمادین لباس خود آگاه باشد و بداند که دیگران چگونه به واسطه این لباس‌ها درباره‌اش داوری می‌کنند. بی‌توجهی به عواقب نمادین پوشش، گاه ممکن است افراد را با هویت‌هایی برخلاف واقع معرفی نماید. از این جهت برخی افراد اساساً به گونه‌ای لباس می‌پوشند که خود را لابلای تلقی نمایند و یا دیگران آنها را اینگونه تصور کنند؛ البته در این میان نباید از قراردادهای اجتماعی نیز غافل بود.

هنگامی که قراردادی منعقد شد، دیگر نمی‌توان از آن سرپیچی کرد. قرارداد به مثابه قاعده‌ای برای پوشیدن و فهمیدن پوشش‌ها عمل می‌کند. در این سطح، لباس باید به گونه‌ای فراهم گردد که بتواند انتظارات نمادینی را که از آن می‌رود، به صورتی هرچه زیباتر و عقیف‌تر فراهم آورد. در قبال همه انتظارات نمادینی که از لباس می‌رود، چگونگی پوشیدن لباس هم پیرو قواعدی است که خواسته‌های نمادین را تأمین می‌کند. میان پوشیدن کت و شلوار، و انداختن پیراهن بر روی شلوار یا پوشیدن کت و شلوار و کراوات، فرسنگ‌ها تفاوت نمادین وجود دارد. فرد نمی‌تواند هر لباسی را آنگونه که می‌خواهد، فارغ از سنگینی بار نمادینش بپوشد؛ بلکه همیشه باید از بار معنایی و نمادین لباس‌های خود آگاه باشد.

هر فرد نظام ارزشی خاصی برای خود دارد و این نظام برای او الزام‌هایی همراه می‌آورد که بخشی از آن در نوع پوشش وی نمایان می‌گردد. وقتی از نظام ارزشی سخن می‌گوییم، نباید تنها به اشکال پیچیده اخلاقی توجه نمود؛ بلکه اموری چون زیبا بودن هم می‌تواند در بیشتر موارد به مثابه یک ارزش عمل کند؛ با این حال همیشه ملاحظاتی از قبیل سن، جنس، منزلت اجتماعی و... درباره جایگاه اجتماعی فرد، در انتخاب و پوشیدن یک لباس خاص، تأثیرگذار است.

1- Postmodernism

در جهان پیشرفته امروز، فرد با گزینه‌های بسیاری روبه‌روست و همواره قواعدی وجود دارد که تعیین می‌کند او چه باید بپوشد. این قواعد، نظام پوشش را تضمین می‌کنند و منشأ آنها ارزش‌های نظام اقتصادی، قوانین دولتی، دین، الزام‌های زیباشناسانه، تنوع‌طلبی، هویت‌های جدید و هر منبع دیگری است که قدرت معنا و نظم بخشیدن به زندگی فرد را داشته باشد. به یقین مد نیز که پدیده‌ای اجتماعی است و ارتباطی نزدیک و تنگاتنگ با پوشاک دارد، به این مباحث دامن می‌زند.

مد، از سویی فرد را با گروه همراه می‌کند و از سویی دیگر، او را از گروه متمایز می‌نماید؛ بنابراین کارکردی متناقض دارد؛ اما خود این قواعد ناشی از قراردادهایی هستند که جمع آنها را منعقد می‌کند (جوادی‌یگانه و کشفی، ۱۳۸۶: ۸۱، ۸۳، ۸۵ و ۸۶). شاید در این موقعیت، بهترین گزینه به جای مقابله مستقیم، عرضه الگوهای مناسبی باشد که باید در جامعه ترویج داده شوند. مد در عین حال که زمینه مناسبی برای رشد اقتصاد پویا فراهم می‌آورد، سبب ایجاد جنب و جوش در فضای فرهنگی و تحرک، و نشاط و فعالیت در جامعه می‌گردد؛ البته به شرطی که هماهنگی لازم را با الگوهای متناسب با فرهنگ و هنر جامعه داشته باشد.

در پایان، یادآور شویم که آنچه حائز اهمیت فراوان است، حفظ ارزش‌ها و معیارهای ملی، فرهنگی، مذهبی و در یک کلام شاخص‌های هویتی می‌باشد.



منابع

- آزادارمکی، تقی (۱۳۸۶): *فرهنگ و هویت ایرانی و جهانی شدن*، تهران: تمدن ایرانی.
- الهی، محبوبه (۱۳۸۴): «بررسی مد و جایگاه آن در ایران»، *دوفصلنامه کمد*، س ۱، ش صفر، صص ۳۱-۲۸.
- بارت، رولان (۱۳۷۵): *اسطوره امروز*، ترجمه شیرین دخت دقیقیان، تهران: مرکز.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۴): *روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان*، تهران: فرهنگ گفتمان.
- جواد یگانه، محمدرضا و سیدعلی کشفی (۱۳۸۶): «نظام نشانه‌ها در پوشش»، *فصلنامه کتاب زنان*، س ۱۰، ش ۳۸، صص ۸۷-۶۲.
- دزی، راینه‌هارت پیتران (۱۳۸۳): *فرهنگ البسه مسلمانان*، ترجمه حسینعلی هروی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- رحیمی، پریچهر (۱۳۸۵): *تاریخ پوشاک ایران*، تهران: دانشگاه هنر.
- رنجبر، محمود و هدایت‌الله ستوده (۱۳۸۸): *مردم‌شناسی با تکیه بر فرهنگ مردم ایران*، تهران: ندای آریانا.
- روح‌الامینی، محمود و دیگران (۱۳۷۹): «فرهنگ و هویت ایرانی؛ فرصت‌ها و چالش‌ها»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال نخست، ش ۴، صص ۶۰-۱۱.
- سجودی، فرزانه (۱۳۸۷): «لباس به مثابه نشانه»، *فصلنامه کوک*، س ۲، ش ۴ و ۵، صص ۱۲-۸.
- شریعت‌پناهی، سیدحسام‌الدین (۱۳۷۲): *اروپایی‌ها و لباس ایرانیان*، تهران: قومس.
- شریعت‌زاده، علی‌اصغر (۱۳۶۹): «پوشاک بارزترین نشانه فرهنگی»، *مجله میراث فرهنگی*، س اول، ش اول، صص ۴۳-۴۰.
- صدیق سروسستانی، رحمت‌اله و ابراهیم حاجیانی (۱۳۸۷): «مطالعه تجربی منابع هویت ایران»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۹، ش ۲، صص ۵۲-۳۱.
- صفا، ذبیح‌الله و دیگران (۱۳۸۱): *مجموعه مقالات سنت و فرهنگ*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ظهیری‌نژاد، مهناز (۱۳۷۹): «فرهنگ و هویت ایرانیان کُرْد»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۲، ش ۵، صص ۲۸۴-۲۵۷.
- غیبی، مهرآسا (۱۳۸۴): *هشت هزار سال تاریخ پوشاک اقوام ایرانی*، تهران: هیرمند.
- قاسمی، حاکم (۱۳۸۷): «همبستگی ملی در کتب درسی دوره ابتدائی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۹، ش ۲، صص ۱۶۰-۱۳۳.
- کلارک، اما (۱۳۸۲): «معنای رمزی لباس مردانه سنتی اسلامی»، ترجمه ایرج داداشی، *فصلنامه دانشنامه*، س ۱، ش ۲، صص ۶۶-۵۹.
- گودرزی، حسین (۱۳۸۴): *جامعه‌شناسی هویت در ایران*، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- متین، پیمان (۱۳۸۳ الف): *پوشاک ایرانیان*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- ----- (۱۳۸۳ ب): «پوشاک و هویت قومی و ملی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۵، ش ۳، صص ۸۲-۳۷.
- منتظر قائم، مهدی (۱۳۷۹): «رسانه‌های جمعی و هویت»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۱، ش ۴، صص ۲۷۰-۲۵۱.
- موسوی‌بجنوردی، کاظم (۱۳۶۷): *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۴، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- نصری، قدیر (۱۳۸۷): *مبانی هویت ایرانی*، تهران: مؤسسه مطالعات ملی، تمدن ایرانی.
- یارشاطر، احسان و دیگران (۱۳۸۲): *پوشاک در ایران زمین*، ترجمه پیمان متین، تهران: امیرکبیر.